ZENDEGI-SALAM
زندگی سلام
ضمیمه روزنامه خراسان
•چهارشنبه•۲۳آبان۱۳۹۷•شماره۱۱۸۵

حدیث روز

امام رضا(ع): هر کس مسلمان فقیری را دیدار کند و بر خلاف سلامی که به ثروتمندان می کند به او سلام کند، روز قیامت در حالی به دیدار خدا می رود که بر او خشمگین است.

عیون اخبار الرضا

ذکر روز چهارشنبه
صد مرتبه «یا حی یا قیوم»

در محضر بزرگان

سرچشمه امن و امان

مرحوم استاد صفایی حائری فرموده اند: آن ها که هستی و زندگی شان را در رفتن ها دیده اند و ماندن را گندیدن و پوسیدن... با مانع ها و درگیری هایی رو به رو می شوند که همه جا خانه گرفته اند، در درون آن ها، در خانه آن ها، در محل شهر و جامعه و در تمام جبهه ها. این درگیری های مستمر، ناچار بحران ها، التهاب ها، اضطراب ها و زلزله هایی به وجود می آورند و روح ها هر چند به قدرت کوه ها باشند، با چنین زلزله هایی همراه خواهند شد. این اضطراب ها و زلزله ها علامت نقص نیست... در این حرکت و در این درگیری های وسیع و در کنار تحول ها و تغییرهای مستمر، آن ها که در کنار متغیرها لرزیده اند و زیر و رو شده اند، ناچار به ثابت و حق، به ا... نزدیک می شوند و اوست که آن ها را به ثبات می رساند و به آن ها امن را می بخشد. سرچشمه اصلی این قطره های امن و امان دو چیز است: یکی قرآن و دیگر پیوند و دعا.

برگرفته از «بشنو از نی»

حکایت

شجاعت یا سخاوت

بین دو گروه بر سر شجاعت و سخاوت بحث در گرفته بود. عده ای بر این باور بودند که اگر آدم شجاعت نداشته باشد، دیگران تحقیرش می کنند. عده ای دیگر می گفتند سخاوت نیاز روح انسان است. دست آخر از حکیمی کمک خواستند و آن حکیم گفت: «آن را که سخاوت است به شجاعت حاجت نیست.»

نوشته است بر گور بهرام گور
که دست کرم به ز بازوی زور

برگرفته از گلستان سعدی

کاریکلماتور

*آب سفره دلش را برای ما «باز» نمی کند.
*فشار پول قبر بدون پول، فشار قبر است!
*پاییز برای محصلان کلاس می گذارد!
*مربی فوتبال پول «توپ» می خورد.
*شب ها مهتاب آفتابی می شود.
*برای ینگه دنیا «هوایی» رفت!
*در هنگامه گرگ و میش تکلیف هوا «روشن» نیست!

رضا وارسته

بریده کتاب

زنان مانند مردان

فرض بر این است که زنان عموما آرام اند. اما احساس زنان هم درست مثل احساس مردان است، درست مانند برادران شان برای تربیت قوای خود احتیاج به تمرین دارند و برای تلاش های خود میدان می خواهند. از محدودیت زیاد، از رکود مطلق، درست مثل مردان رنج می کشند و کوته فکری است اگر همنوعان خوشبخت تر و ممتازتر آن ها بگویند که زنان باید خود را به پودینگ درست کردن و جوراب بافتن و نواختن پیانو و گلدوزی محدود کنند.

برگرفته از «اتاقی از آن خود» اثر ویرجینیا وولف

قرار مدار

اندکی صبر

خاطرات کهنه

اکبر نصرتی

هر نفس
پر از خیال تو می شوم
اما آن قدر دوری که دست های چشم من
به لمس نگاهت نمی رسند
در هر غروب دلتنگی
خاطرات کهنه را مرور می کنم
اولین سلامت بوی خدانگهدار می داد
تو نخواهی آمد...

دنیا به روایت تصویر

شین هوا| خشک کردن خرمالو، چین

آسوشیتد پرس| عبور مهاجران از میان رودخانه در مرز مکزیک و گواتمالا به سمت آمریکا

گتی ایمیج| دستفروشان روی پل معلق ۳۰۰ متری شیشه ای، چین

پند نیکان

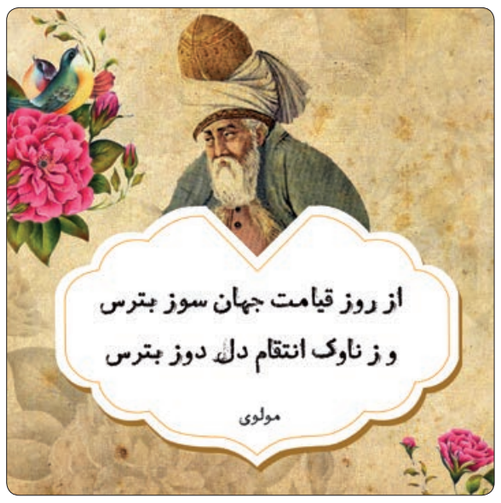

خودمونی

برگ خزان دیده پاییزی

سمیه کمالیان

روی برگ های پاییزی غلت می زنید؟ آن قدر می چرخید و فیگور می گیرید تا عکس تان خوب از کار دربیاید؟ دستکش های بدون انگشت بافتنی تان را می پوشید، دست هایتان را به حالت پرواز در می آورید و سرتان را بالا می گیرید و از بالا یکی عکس تان را بر می دارد؟ اصلا عکاس استخدام می کنید؟ خوش به حالتان!

آخرین باری که من، یعنی ما از طبیعت پاییزی و برگ هایش استفاده بهینه کردیم، سال قبل بود که دم در خانه همراه با خواهرم برگ های خزان دیده پاییزی ریخته روی ماشین همسایه مان را جمع می کردیم و توی دست هامان به زور جا می دادیم. مرد مسن همسایه با زیر شلواری راه راه سطل آشغال را دم در خانه شان می گذاشت. مرد همسایه به ما نگاه می کرد و ما به سطل آشغال او که جایش آن جا و آن موقع از روز نبود. هر دو متعجب اما ما باز هم به جمع آوری برگ های زرد و نارنجی ادامه دادیم. مثل گذشته ها، مثل دوران کودکی که برگ های زیبا را جدا می کردیم و میان دفتر خاطرات یا حتی دفتر درس و مشق مان می چسباندیم. حتی یادم می آید آن قدر دلبسته این برگ ها بودم که میان کتاب هایم برگ ها را می گذاشتم و بعد از مدتی خرده برگ های ریخته شده را کف کیف مدرسه ام پیدا می کردم.

برگ ها را با خواهرم به خانه بردم. کاسه بزرگی پیدا کردم و برگ ها را روی هم ریختم. احساس پیروزی می کردم. برگ ها را خرد کردم و به داد گلدان هایم رسیدم. برگ تازه پاییزی برای گلدان قدیمی خانگی. زیبا نیست؟

خلاصه این که بیایید اگر خش خش برگ های پاییزی حال مان را خوب نمی کند، آن را خوش خوشانه وانمود نکنیم. بیایید خودمان باشیم. لااقل بین آن غلت زدن ناشی از ذوق، حشره، کرم و سوسک یا حتی عقرب بین کلاه بافتنی مان گیر نمی کند.

منتخب های چی میگه

شیشه شویی به جای کاریابی

سلام. این هفته کم پیدا بودین، به خصوص جای بعضی از سابقه دارهای این ستون خالی بود. شک نکنین که ما چشم به راه پیام های شما خوانندگان عزیزمون هستیم. ممنون از همه که تر و تمیز و درست، طبق روش گفته شده تو مسابقه شرکت کردن. پیامک های بی ربط و بی نام و بی مزه متاسفانه حذف شدن. چندتا از جمله های بانمک تر رو انتخاب کردیم که می خونید. دمتون گرم و خوش باشین همیشه.

*مادر: پسر جان این قدر دنبال کار نگرد، بیا این جارو رو بگیر هر روز خونه رو جارو کن، پولشو بگیر! **عباس باسفری**
*خانم: نمی خواد بشینی و هی زنگ بزنی به خیال کار پیدا کردن، سوپر سر کوچه داره پوشک تعاونی میده برو تو صف وایستا شاید یه بسته هم گیر تو اومد! **سینا ساربان**
*مادر: تو حال نداری از جات بلند شی تا من این جا رو جارو کنم، اون وقت می خوای بری دنبال کار!
*زن: بلند شو خودت رو علاف نکن، تو روزنامه کار برات نیست، فقط باید شهردار زنجان بشی! **علیرضا راضی رودی، خواف**
*پسر: مادر جون، بده من جارو می کنم، در عوض شما به جای من برو سر کار! من که هر جا برای کار زنگ می زنم منشی زن می خوان! **سید حسین آروند**
*پسر: الان با این روزنامه یه موشک می سازم می فرستم سمت دشمنام.
*مادر: فقط حتما جوراباتو هم باهاش بفرست تا تلفات رو زیاد کنه! **الیاس نورکی**
*فرزند: مامان اجازه بده شماره تو این آگهی رو بگیرم، اگر استخدامم کردن خودم جورابام رو هم می شورم! **رضا شکروی، بیرجند**
*مادر: تو اهل کار کردن نیستی پسر جان. پاشو به جای علاف کردن خودت با همون روزنامه ها و شیشه پاک کن پنجره ها رو تمیز کن. این جوری مفیدتری. **محمد صادق تیماجی**

دیدنی ها

تشابه فوتبالیست ها با شخصیت های کارتونی!

تاپخند

- قیمت ها رو ۳۰۰ درصد می برید بالا بعد ۵ درصد میارید پایین، اون وقت میگید تورم مهار شده و مردم نگران نباشن؟ نمیگید عاشقتون می شیم!؟
- شما برو شمال بگو من از اکبر جوجه بدم میاد، ۹۹/۹۹ درصد بهت میگن اکبر جوجه خوب نخوردی!
- #نه_به_خشونت_علیه_کودکان به جز کودکان پرروی فامیل!
- شماهایی که میگید مهریه رو کم بزنید، چرا نمی گید جهیزیه رو کم بیارید؟!
- یک سوال ذهنم رو درگیر کرده، چرا به برف پاک کن ماشین نمیگن بارون پاک کن؟!
- متنفرم از اینا که تازه پدر مادر شدن هی می پرسن بچه شبیه کیه؟ بابا ده دقیقه است دنیا اومده... شبیه سیب زمینیه فقط!
- دنیا جای بهتری می بود اگر شوخی شوخی حرف های جدیت رو نمی زدی تهش هم بگی شوخی کردم!
- تو شهربازی نذاشتن بپرم تو استخر توپ ها، فهمیدم قضیه سی سالگی جدیه!
- از هر چی بدت میاد دقیقا تو برنامه تغذیه کاهش وزنت جایگاه ویژه ای داره!
- شاید باورتون نشه ولی به جای این که از دست مون ناراحت بشید که چرا بهتون زنگ نمی زنیم، می تونید شما این کار رو بکنید!
- اون سندروم که پاییز میشه دلت بهار می خواد، بهار میشه دلت زمستون، زمستون میشه دلت تابستون می خواد اسمش چیه؟!

دور دنیا

غار نشینی مدرن!

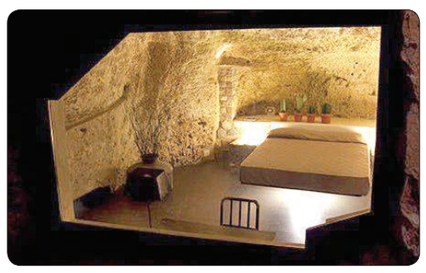

تاکسل- هنرمند ایتالیایی غار کوچکی را در جزیره سیسیل در ایتالیا به شیوه ای مدرن با وسایل امروزی بازسازی کرده است. او از جدیدترین مبلمان و میز ناهارخوری برای طراحی داخلی این غار استفاده کرده و این غار را به شکل هتلی زیبا درآورده است که البته قیمت هر شب اقامت در آن بسیار بالاست.

بازداشت به دلیل کم کردن سن

دیلی میل- یک مرد ۶۹ ساله هلندی به دلیل جعل اسناد و کم کردن ۲۰ سال از عمرش در مدارک شناسایی اش به دادگاه فراخوانده شد. او اعلام کرد که واقعا احساس نمی کند ۶۹ ساله است و این تغییر در مدارکش باعث شده است احساس بهتری به خودش داشته و زندگی بهتری داشته باشد. او می گوید از نظر روانی واقعا با سن شناسنامه ای اش مشکل دارد و تحت هیچ شرایطی نمی تواند آن را بپذیرد.

داستانک

راز موفقیت

در سمیناری سخنران از حضار پرسید: «آیا برادران رایت تسلیم شدند؟» حضار فریاد زدند: «نه» سخنران: «توماس ادیسون تسلیم شد؟» حضار: «نه، نشد.» سخنران: «ماری کوری تسلیم شد؟» حضار: «نه، نشد.»
سخنران: «مارک راسل تسلیم شد؟» مدتی سکوت حاکم شد. سپس یکی از حاضران پرسید: «مارک راسل دیگر کیست؟ ما تا به حال اسم او را نشنیده ایم.» سخنران گفت: «حق دارید که اسمش را نشنیده باشید، چون او تسلیم شد!»

فرستنده: مسعود مجنونپور

نیازطنزی ها

تفأل

سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ
به جلوه گل سوری نگاه می کردم
که بود در شب تیره به روشنی چو چراغ

از اون لحاظ

سورپرایز باور نکردنی

محمدامین فرشادمهر |طنزپرداز

دو روزی می شد که نخوابیده بودم. کارم که تمام شد، تا آمدم بخوابم پیام پرستو روی صفحه گوشی ام پدیدار شد. پیامش را باز کردم. بعد از ۳۰ بار تایپ اسم من، نوشته بود: «کجایی؟ فردا تولد آرشه. می خوام سورپرایزش کنم.» با همان حالت خواب آلود مشغول صحبت با پرستو درباره نحوه سورپرایز آرش شدیم. قرار بود فردا پرستو و همسرش آرش به کافه ای بروند و من و خواهرم مرجان و سایر همکلاسی ها و دوستان صمیمی شان به طور ناگهانی و با یک کیک به آن کافه وارد شویم.

پرستو گاهی حرف هایش را می نوشت و گاهی به دلیل حجم بالای هیجانش پیام صوتی می فرستاد. پرستو در یکی از این پیام های صوتی گفت: «ببین آرش می گه بی حوصله ام و فردا نمیام؛ مرجان گفت از تو بخوام که راضی اش کنی بیاد.» کمی فکر کردم و گفتم: «خب اگه من بهش بگم فردا با پرستو و مرجان بریم کافه که می فهمه داستان سورپرایز و تولده، خنگ که نیست!» پرستو گفت: «اشکالی نداره اصلا بذار بفهمه!» با خودم گفتم حتما پرستو می خواهد آرش را به کافه ببریم و سورپرایزش در واقع ورود سرزده بقیه دوستان مان باشد. گفتم: «باشه پس من می رم آرش رو راضی کنم.» فوری چت آرش را باز کردم و پیام دادم: «رفیق تولدت مبارک. شنیدم گفتی بی حوصله ای و فردا با من و پرستو و مرجان بیرون نمی آیی. لوس! شوخی نکن... بیا دیگه مسخره.» آرش جواب داد: «سلام داداش، مرسی. نه بابا من کِی گفتم نمیام؟! قرارمون با پرستو ساعت ۵ شد دیگه.» گفتم: «ای بابا این خنگ چرا به من نمی گه پس؟» از آرش خداحافظی کردم و خواستم گوشی را کنار بگذارم که دیدم حدود پنجاه پیام از پرستو برایم آمده. صفحه اش را که باز کردم دیدم نوشته: «ببینم تو گفتی داری می ری به آرش بگی؟!آرش؟! امین نری یه وقت اشتباهی به آرش بگیا. امین چیکار کردی؟ امین کجایی؟ امین...»

این جا بود که متوجه اشتباهی ظریف شدم. پیام صوتی پرستو را یک بار دیگر گوش دادم. این بار متوجه شدم او گفته: «ببین کیارش می گه بی حوصله ام و فردا نمیام؛ مرجان گفت از تو بخوام که راضی اش کنی بیاد.» و من در حالت خواب آلود، کیارش را آرش شنیده بودم و در واقع به جای این که پرستو، آرش را سورپرایز کند، سوتی من خود پرستو را سورپرایز کرده بود!

آن شب هم باز من نتوانستم بخوابم. چرا که تا صبح از خنده عربده می زدم. آرش هم درست است که سورپرایز نشد، اما در عوض از تعریف ماجرا حسابی خندید و خوش گذراند. مرجان هم خوب است سلام دارد. پرستو اما تا صبح فحش داد، الان که این متن را می نویسم هم در حال فحش دادن است....

یادش به خیر

ما و شما

داستانک، ترسانک، سوتی، شعر، عکس و هر ایده با مزه و جالب خود را به پیامک ۲۰۰۰۹۹۹ و تلگرام ۰۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶ بفرستید

*آق کمال؛ عاقبت فرار از مدرسه چیه؟!
آق کمال: اگه شامس مایه که بدبختیه، ولی از ما بهترون اگه از مدرسه فرار کنن عاقبت به خیر مرن!
*عزیزانم وحید و سمیه جان سالروز پیوند آسمانی شما مبارک، همراه دو نازگل زندگی تان در پناه خدا سعادتمند باشید.
مامان نرگس
*از همسرم توران خانم که ۴۴ سال با تمام زحماتش با خوبی، پاکی، صبر و تحمل زندگی من و چهار فرزند ورزشکارش را مدیریت کرد، تشکر می کنم. ۱۷ آبان سالروز ازدواج مان مبارک. دوستت دارم.
فریدون آقایی، تربت حیدریه
*آق کمال لطفا این هفته عکست رو بذار تا چهره زیبات رو ببینیم.
رفیق فابریکت امیر صادقی، آزادشهر
آق کمال: عکس ره بی خیال، امیرجان بگو ببینم بالاخره از آزادشهری یا نوده گناباد؟ هر چی فکر مکنم رفیق فابریک ها آدرس غلط نمدن به همدگه!
*فائزه، فرزانه و غزاله جان، دخترهای عزیزمان، ۲۲ آبان سالروز تولدتون رو بهتون تبریک میگیم. دوست تون داریم.
مامان و بابا
*می خواستم با افتخار و کمال میل و کاملا جدی بگم حاضرم عمو پورنگ دامادم بشه. دخترم ۲۱ ساله و دانشجوی معماری داخلیه، خانوادگی عاشقشیم. لطفا بهش اطلاع بدین.
س.ع، مشهد
*مطلب درباره بحر میت یا دریای مرده خیلی جالب بود. اتفاقا چند روز پیش یک کلیپ دیدم و کنجکاو شده بودم بیشتر درباره این دریا بدونم. ممنون از شما و صفحه خوب تون.
*آق کمال، جدی برا ای جوابایی که میدی فکر مکنی یا فی البداهه میه؟
آق کمال: فی البداهه فکر مکنم!
*مرد این بارِ گران نیست دلِ مسکینم...
مسعود مجنونپور
*آق کمال خوبی؟ چرا سهام عدالت رو باز قطع کردن؟
زهراف
آق کمال: خوبم، شکر. لابد دیدن همه به سهم عدالت شان رسیدن، گفتن بسه دیگه!
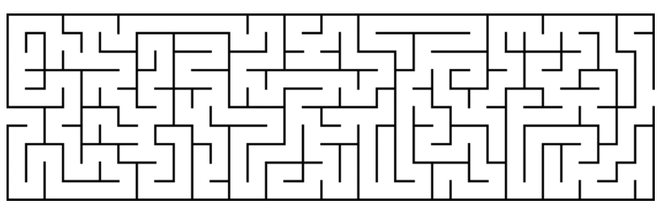
مارپیچ (سختی ۵۰٪)